

نمود پس از درگذشت فتحعلی شاه حسینعلی میرزا خود را پادشاه خواند و به تخت سلطنت جلوس کرد و به نام حسینعلی شاه به نام خود سکه زد و پسر بزرگ خود رضا قلی میرزا نایب‌الایاله را ولیعهد کرد اما طولی نکشید که فتنه او با تدبیر قائم مقام فراهانی منجر به شکست شد و حسینعلی میرزا به اتفاق برادرش حسنعلی میرزای شجاع‌السلطنه که باهم متحد و هم‌پیمان بودند به وسیله منوچهرخان معتمدالدوله دستگیر و تحت‌الحفظ روانه تهران گردید. قبل از ورود به تهران به دستور محمدشاه شجاع‌السلطنه را در بین راه از هر دو چشم نابینا ساختند ولی حسینعلی میرزا پس از انتقال به تهران در برج نوش زندانی گردید تا سرانجام در همان جا درگذشت.

(۵) محمد نبی خان پسر آقا کوچک تاجر شیرازی در سال ۱۱۸۳ هـ ق متولد، و در سال ۱۲۳۰ هـ ق در شیراز درگذشت.

محمد نبی خان چون مادرش فیروزه خانم قبل از ازدواج با آقا کوچک زن آقای دوگلاس نماینده کمپانی هند شرقی در بصره و بندرعباس بود روابط بسیار نزدیکی با انگلیسها داشت و یکبار هم از طرف دربار تهران به عنوان سفارت به هندوستان رفت. محمد نبی خان پس از مراجعت از هندوستان از طرف حسینعلی میرزا حاکم فارس به جای شیخ عبدالرسول خان به حکومت بندر بوشهر منصوب گردید و بعدها نیز در سال ۱۲۲۳ هـ ق به سمت وزیر فارس برگزیده شد سرانجام ستاره اقبال محمد نبی خان افول کرد و از طرف فتحعلی شاه به تهران احضار گردید و تمام اموال و دارائیش ضبط گردید.

محمد نبی خان پس از آنکه کلیه اموالش مصادره شد از ترس جان در بقعه میرسیدمحمد در شیراز بست نشست و تا آخر عمر در یکی از حجرات آن امامزاده اقامت داشت.

(۶) امین‌الدوله - حاج محمدحسین خان ملقب به امین‌الدوله، نظام‌الدوله، و مستوفی‌الممالک و مشهور به صدر اصفهانی پسر حاج محمد و نوه رحیم علاف است. بطوری که مشهور است او در ایام جوانی شاگرد علاف بود و بنا به قول فتحعلی خان صبا از کاه کشی به کمکشان شد حاج محمدحسین خان یکی از متمولین بنام ایران بود او در سال ۱۳۲۱ هـ ق به لقب امین‌الدوله و سمت مستوفی‌الممالکی منصوب گردید و پسرش عبدالله خان به حکومت اصفهان برگزیده شد. امین‌الدوله در سال ۱۲۲۸ هـ ق ملقب به نظام‌الدوله و در سال ۱۲۳۴ هـ ق پس از درگذشت میرزا محمد شفیع مازندرانی به صدارت منصوب گردید و سرانجام پس از شش سال صدارت در سال ۱۲۳۹ هـ ق به بیماری یرقان درگذشت و پسرش عبدالله خان به جای پدر به صدارت انتخاب گردید.

(۷) این قرارداد که به عهدنامه مجمل یا قرارداد جونز معروف است در ۱۹ مارس ۱۸۰۹ (۱۲۲۴ هـ ق) در تهران بین سرهارفورد جونز و میرزا شفیع مازندرانی به امضاء رسید به موجب این پیمان دولت ایران کلیه قراردادهایی را که با سایر دول اروپایی منعقد نموده و به آنان اجازه عبور سپاه از خاک ایران به هندوستان داده بود ملغی کرد و در مقابل دولت انگلستان متعهد گردید اتحاد دائم با ایران داشته و در صورت حمله یکی از کشورهای اروپایی به ایران اسلحه و مهمات لازم به این دولت بدهد و تا زمانی که با دولت روسیه در حال جنگ است سالانه مبلغ صد و بیست هزار تومان (معادل صد هزار لیره انگلیسی) به خزانه دولت ایران واریز نماید و همچنین دولت انگلیس حاکمیت ایران بر خلیج فارس را نیز به رسمیت شناخت و متعهد شد هر وقت دولت ایران در خلیج احتیاج به کمک داشته باشد ناوگان خود را در اختیار آن دولت بگذارد و ناوگان مزبور تنها از محل‌هائی که

دولت ایران اجازه می‌دهد حق عبور داشته باشد.

(۸) محمدعلی میرزا متخلص به دولت و ملقب به دولت‌شاه پسر بزرگ فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۰۳ هجری قمری متولد و در بیست و ششم صفر ۱۲۳۷ هـ ق در سن سی و چهار سالگی در راه بغداد درگذشت محمدعلی میرزا بعد از عباس میرزا یکی از رشیدترین فرزندان فتحعلی‌شاه بوده است.

(۹) عباس میرزا ولیعهد ملقب به نایب‌السلطنه پسر دوم فتحعلی‌شاه در چهارم ذیحجه ۱۲۰۲ هـ ق در قصبه نوای مازندران متولد و در دهم جمادی‌الثانی ۱۲۴۹ هـ ق در سن ۴۷ سالگی در مشهد درگذشت. عباس میرزا یکی از شجاع‌ترین شاهزادگان قاجاریه بوده و در جنگ ایران و روس رشادتهای زیادی از خود نشان داد بعد از درگذشت عباس میرزا با اینکه فتحعلی‌شاه فرزندان متعددی داشت به خاطر خدمات برجسته عباس میرزا فرزند محمد میرزا را به ولیعهدی خود برگزید.

موریر خاطرات خود را به ایران در سمت منشی مخصوص سرهارفورد  
جونز تحت عنوان

A Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople  
in the years 1808 and 1809.

به رشته تحریر درآورد و آن را در ۴۳۸ صفحه به قطع رحلی در سال  
۱۸۱۲ در لندن به چاپ رسانیده که هم اکنون ما ترجمه بخشی از  
این کتاب را به خوانندگان گرامی عرضه می‌داریم.

مترجم

### بخش هشتم

جیمز موریر James Morier اصلاً اهل فرانسه و تبعه انگلیس  
بود او در سال ۱۷۸۰ میلادی در ازبیر متولد گردید و در آن شهر  
با آداب و رسوم شرقی و زبانهای ترکی و فارسی آشنا شد چون  
پدرش کنسول انگلیس در استانبول بود وی را هم به استخدام وزارت  
خارجہ درآورد.

موریر همراه سرهارفورد جونز بریج در سال ۱۸۰۸ به عنوان  
منشی مخصوص سفیر وارد ایران شد و برای بار دوم در سال  
۱۸۱۱ به اتفاق سرگوراوزلی به تهران آمد و مدت شش سال سمت  
منشی‌گری سفارت انگلیس را در تهران به عهده داشته و در غیاب  
سفیر عهده‌دار کفالت سفارت بود و در انعقاد عهدنامه گلستان و  
تعیین خطوط مرزی ایران و روس، و انعقاد معاهده شوم ایران و  
انگلیس دست داشت کتاب حاجی بابا اصفهانی قریب ده سال پس از  
مراجعت نهایی موریر در لندن انتشار یافت.

موریر ظاهراً این کتاب را به خاطر انتقاد از ایرانیان و نشان  
دادن جهات زشت آداب و رسوم ایرانی به رشته تحریر درآورد.

## تهران بیستم مارس ۱۸۰۹

روز بیستم مارس مقارن با اول سال ایرانیان و عید نوروز بود. در این روز به همین مناسبت امین الدوله دو بشقاب پر از مسکوکات طلا و نقره (هر کدام به طور جداگانه) به اضافه چند سینی مملو از شیرینی به عنوان هدیه برای سفیر فرستاد، این هدایا در حدود ششصد و پنجاه پیاستر<sup>۱</sup> ارزش داشت که سفیر متقابلاً هدایای باارزش بیشتری برای وی ارسال داشت شاه به مناسبت عید نوروز به هر کدام از رجال و درباریان خود یک «خلعت» که معمولاً عبارت از یک طاقه شال یا یک قبا و یا بعضی اوقات یک اسب است، اعطا می نماید.

این گونه خلعت‌ها توسط امین الدوله به وسیله حاملان مخصوص به شهرهای یزد، شیراز، اصفهان ارسال می گردد، و دریافت کنندگان این عطیه ملوکانه بایستی مبلغی به عنوان پیشکش به حامل خلعت پرداخت نمایند. تعداد خلعت‌های ارسالی تقریباً به نهمصد می رسد که میانگین ارزش آنها در حدود سیصد پیاستر تخمین زده می شود. به موازات این اقدام شاه مبلغی سکه نیز در دیوانخانه به افراد مورد توجهش هدیه می نماید. یک کاسه بزرگی پر از مسکوکات طلا و نقره در کنار آرنج او گذاشته می شود، و به هر کسی که می خواهد ابراز تفقدی نماید چنگ خود را در درون کاسه می برد و مشتت از مسکوکات را به وی مرحمت می نماید.

۱- هر پیاستر معادل یک دلار آمریکائی است. «مترجم».

## بیست و یکم مارس

روز بیست و یکم که هوا ابری و نامساعد بود بختاً صاف و آفتابی شد و اول صبح سه تیر توپ به مناسبت حلول سال جدید و عید نوروز شلیک شد این عید علی رغم تعالیم اسلام یکی از اعیاد قدیمی ایرانیان است که از دوران آتش پرستی به یادگار مانده است. ریچاردسن<sup>۲</sup> می گوید که دو عید در ایران وجود دارد که هر یک در فصلی که شب و روز با هم مساوی می گردند جشن گرفته می شود یکی عید آب در تابستان، (جشن قهرمان م. ۳) و دیگری عید آتش در پایان زمستان.

بزرگترین این عید، نوروز نام دارد مقارن با ماه مارس است در این ایام به مناسبت عید نوروز مردم به مدت شش روز در جشن و سرور بسر می برند و ثروتمندان به فقرا هدیه می دهند و تمام مردم لباس نو می پوشند و در خانه‌های خود را به روی همه باز می گذارند و دستجمعی به آوای موسیقی به رقص و پایکوبی می پردازند و عده‌ای نیز به تفریح و گردش خود را سرگرم می نمایند، و حتی ثروتمندان در این جشن مرده‌ها را فراموش نمی کنند و مقداری غذاهای معطر و اشته‌آور روی پشت بامها و یا روی برجهای مرتفع و بلند می گذارند و به گمان خود روح آنها را در این جشن و سرور شرکت می دهند.<sup>۴</sup>

## 2- Richardson

۳- جشن مهرگان را ایرانیان قدیم از ۱۶ تا ۲۱ مهرماه برپا می کردند و بعد از عید نوروز بزرگترین عید ملی ایران به شمار می آمد. «مترجم».

۴- ریچاردسن جلد ۸ - ص ۱۸۶. «نویسنده».

ولی امروز خیلی از سنت‌های نوروز به خاطر مغایرت با تعالیم اسلامی در این کشور مذهبی منسوخ شده و تقریباً مراسم عید نوروز هنوز به شیوه روزهایی که شاردین در ایران بود برگزار می‌گردد آقای بروس اطلاعات فوق‌العاده در اختیار من گذاشت او گفت که بیشتر این مراسم نوروزی را در کرانه‌های خلیج فارس مشاهده نکرده است در تهران هرچند مراسم نوروزی باشکوه و جلال انجام گرفت ولی قسمت‌های زیادی از تشریفات آن که در زمان قدیم وجود داشته در حال حاضر از بین رفته است و دیگر کسی مانند گذشته غذا در پشت‌بامها برای مرده‌ها نمی‌گذارد.

همان‌طوری که ما در انگلستان در روز میلاد مسیح به همدیگر تبریک می‌گوئیم ایرانیها هم صبح روز عید که از خواب برمی‌خیزند وقتی که به هم می‌رسند می‌گویند «عید شما مبارک» و هنوز ثروتمندان هدایای برای مردم فقیر و کم‌بضاعت می‌فرستند و تمام لباس نو به تن می‌کنند و به تفریح و گردش می‌پردازند.

### بیست و دوم مارس

ما امروز به ملاقات امین‌الدوله رفتیم، او در حالی که خلعت مرحمتی شاه را بر تن داشت در ایوان خانه نشسته بود و عده‌ای از خوانین نواحی اطراف که برای عرض تبریک سال نو آمده بودند در «مجلس» او حضور داشتند.

### بیست و چهارم مارس

امروز سفیر، به ضیافتی که شاه برپا کرده دعوت شده بود ما

برای شرکت در این میهمانی به طرف قصر حرکت نمودیم و از دروازه بزرگ گذشته و به داخل قصر هدایت شدیم و در مدخل دروازه مقابل میدان که اولین حیاط بزرگ قصر در آنجا قرار دارد از اسب پیاده شدیم و در برابر دروازه، در دیگری وجود داشت که به جایی که شاه در آنجا نشسته بود راه پیدا می‌کرد ما در صحن حیاط پیاده به راه افتادیم و از میان دهلیزهای متعددی گذشتیم و از چند رشته پله بالا رفتیم تا اینکه به پشت‌بامی که در سمت راست محل نشیمنگاه شاه بود رسیدیم و از چند پله دیگر بالا رفتیم تا به چادر کوچکی که مشرف بر در ورودی اتاق شاه برای ما برافراشته بودند رسیدیم.

محوطه‌ای که برای نمایش در نظر گرفته شده بود در حدود دویست پای مربع وسعت داشت و هر طرف دروازه بزرگ را به شانزده قسمت تقسیم نمودند که هر قسمت به یک اطاق کوچکی راه پیدا می‌کرد در وسط صحنه تیری بلند نصب کرده بودند. یک نوع پله یا برآمدگی به منظور بالا رفتن نیز روی تیر تعبیه کرده بودند این تیر به منظور نمایش سوارکاری و تمرین تیراندازی و نشانه‌گیری برپا شده بود در اتاق تحتانی جنب محلی که شاه نشسته بود در کنار حوض یک تیر دیگری نصب کرده بودند که طنابی به آن آویزان شده که به بازیگران و بندبازان اختصاص داشت در وسط صحنه نیز وسائل آتش‌بازی دیده می‌شد چهار آدمک بزرگ کاغذی را که به هیئت اروپایی‌ها لباس به تن داشتند در اطراف محل آتش‌بازی قرار داده بودند در چند قدمی یک فیل کاغذی دیده می‌شد که تعدادی فشفشه در اطراف آن کار گذاشته بودند و روی تمام دیوارها فشفشه و وسائل آتش‌بازی به چشم می‌خورد.

در مقابل شاه دو ردیف سرباز با دسته موزیک در فواصل

زیادی دور از هم به صف ایستاده بودند در وسط این صفوف «نسقیچی باشی» در حالی که عصایی در دست، و «جغه‌ای» که شاه به او هدیه کرده بود بر روی کلاهش دیده می‌شد به عنوان فرمانده ایستاده بود مراسم اول اختصاص به تقدیم پیشکش و هدایای حکام ولایات داشت در این موقع مسئول و مجری مراسم سلام همراه با نماینده صاحب پیشکش جلو می‌آمد و نام تقدیم‌کننده هدایا و وزیر اقلام پیشکش را از روی کاغذ که در دست داشت به‌آواز بلند می‌خواند.

اولین پیشکش متعلق به حسینعلی میرزا بود، هدایای این شاهزاده که در درون یک سینی بزرگ بر روی سر یک نفر حمل می‌شد عبارت بود از چند طاقه شال و انواع و اقسام پارچه‌های گوناگون و مروارید و غیره و پس از آن چند مجموعه پر از اقسام شیرینی‌جات و بعد از آن چند رأس قاطر با محمولاتی از میوه.

هدایای بعدی متعلق به محمدعلی خان (میرزا م) حاکم همدان پسر ارشد شاه بود که به علت اینکه مادرش یک کنیزک گرجی بود از رسیدن به مقام ولایتعهدی محروم گردید. هدایای این شاهزاده عبارت بود از تعدادی طیانچه و نیز یک قطار صد نفری شتر و تعدادی قاطر.

بعد از آن نوبت حاکم یزد و یکی دیگر از پسران شاه فرا رسید پیشکش و تقدیمی‌های این شاهزاده نیز شامل طاقه‌های شال و مقداری پارچه ابریشمی بافت کارخانجات یزد بود. پس از حاکم یزد نوبت تقدیم هدایای حاکم مشهد شد و سرانجام آخرین و گرانبهارترین پیشکش‌ها متعلق به حاجی محمدحسین خان امین-

۵- در مورد شرح حال حسینعلی میرزا و محمدعلی میرزا به یادداشتهای مترجم

ذیل بخش هفتم مراجعه شود. «مترجم».

الدوله بود که شامل پنجاه قاطر با روکش‌هایی از شال کشمیر که هر کدام محموله‌ای به مبلغ یکم هزار تومان سکه رایج با خود حمل می‌کردند. که همه به صندوق خانه شاهی تحویل گردید.

هنگامی که مراسم تقدیم پیشکش و هدایا به پایان رسید نمایش و بازیهای تفریحی آغاز شد در ابتدا یک پسر بچه دوازده ساله وارد صحنه شد و چند بار از عقب و جلو از طناب بالا رفت این طناب به پشت بام و محلی که شاه نشسته بود امتداد پیدا می‌کرد او در پرش اول یک زاویه چهل درجه و در پرش دوم یک زاویه پنجاه درجه بوجود آورد وی چند بار بر روی طناب در حالی که موازنه خود را حفظ می‌کرد به سرعت عبور کرد و سپس با آهنگ موسیقی چند بار از طناب بالا و پائین آمد و سپس خیلی سریع از عقب از طناب بالا رفت و آنگاه بدون هیچگونه خطری خود را به سطح فوقانی طناب رسانید و در حالی که پیراهن کوتاهی بر تن داشت شروع به یک نوع رقص عجیب و غریب کرد.

بعد از آن فیلی که در میان جمعیت منتظر هنرنمایی بود در حالی که نعره می‌کشید روی دو پا بلند شد و ظاهراً به شاه سلام و اظهار ادب نمود و دو نفر کشتی‌گیر که بر پشت فیل مشغول زور-آزمایی بودند آنکه حریف خود را به زمین پرتاب کرده بود به طرف شاه دوید و یک تومان انعام گرفت و بعدها در حدود ده نوع از این سرگرمی‌ها به طور موفقیت‌آمیز در حضور شاه انجام گرفت و آنگاه مردی خرسی را به صحنه کشانید و با او مشغول کشتی‌گرفتن شد در این نبرد تن به تن خرس همیشه غالب بود و هنگامی که رقیب کشتی‌گیر خرس سعی می‌کرد او را در حوض آب بیندازد خرس با عصبانیت به او حمله کرد و چنانچه دندانهایش را قبلاً نکشیده بودند قطعاً به او آسیب می‌رسانید.

کمی بعد دو رأس قوچ را وارد میدان نمودند و برای مدتی

این دو گوسفند سرسختانه باهم به جنگ و ستیز پرداختند بعد از نمایش قوچ‌ها یک گاو نر فرتوت را به صحنه آوردند و اندکی بعد یک بچه شیر را وارد معرکه نمودند که همان صحنه‌هایی که قبلاً در شیراز دیده بودیم عیناً در اینجا تکرار شد. آخر سر تعدادی «لوطی» با یک خرس وارد میدان شدند و با آهنگ موسیقی به رقص و پایکوبی پرداختند هنگام غروب وقتی که «نقاره‌خانه» به صدا درآمد شاه برای ادای نماز از جای برخاست. در این موقع سفیر که بسیار خسته به نظر می‌رسید از پایان یافتن مراسم سلام خوشحال شد و چند دقیقه‌ای خود را با کشیدن سیگار سرگرم نمود.

### بیست و پنجم مارس

در این روز شاه مسابقه‌ای ترتیب داد که سفیر اظهار تمایل کرد که در آن مسابقه شرکت نماید ما از دروازه قزوین به مسافتی در حدود یک مایل از شهر خارج شدیم و به محلی که چادری برای شاه برافراشته بودند رسیدیم افواج قشون در سمت راست و جلو چادر صف کشیده بودند در سمت چپ مقابل چادر در صف وزراء میرزا شفیع و امین‌الدوله دیده می‌شدند در برابر شاه به خط مستقیم هشت تن از پسرانش که همه قبا‌های مخمل زردوزی شده و جواهر-نشان به تن داشتند ایستاده بودند. یکی از آنان کمان پدرش را با ترکشی مزین به جواهر و الماس با خود همراه داشت سرپرست و مجری میدان سان و رژه یک نوجوان ایرانی بود که نیزه جواهر-نشانی در دست گرفته بود یکی دو شاهزاده سوار بر اسبان سفیدی بودند که دست و پاهایشان را با حنا خضاب کرده بودند در حدود پانزده قدم فاصله از شاهزادگان دسته موزیک شاهی همراه با یک

عده «لوطی» با میمون‌هایشان ایستاده بودند هودج زیبایی را که شاه در آن نشسته بود از پشت فیل بر زمین نهادند هنگامی که شاه از هودج پیاده شد «زنبورک‌خانه» به صدا درآمد معمولاً هر موقع شاه از اسبش پیاده می‌شود به احترام شاه چند گلوله شلیک می‌نماید. ما در دارالحکومه شیراز این نوع جنگ‌افزار را از نزدیک مشاهده نمودیم «زنبورک» توپ کوچکی است که آن را بر پشت شتر حمل می‌نمایند و توپچی در پشت زنبورک با افسار بلندی که در دست دارد به خوبی می‌تواند حیوان را در هنگام شلیک مهار نماید او کت قرمزی برتن دارد و لبه کلاهش نیز آهنی می‌باشد و هر شتر نیز یک پرچم سه‌گوش یا قرمز را بر پشت خود حمل می‌نماید و با این ترتیب در حدود یکصد شتر حامل زنبورک در میدان به چشم می‌خورد که پس از پایان مراسم سلام، دستجمعی به پشت چادر مخصوص شاه هدایت شدند و در آنجا به استراحت پرداختند ظاهراً زنبورک‌خانه سلاح بسیار خوبی است این نوع جنگ‌افزار با اینکه بسیار کم‌هزینه می‌باشد در کشورهای آسیائی نتیجه خوبی به بار می‌آورد با اینکه ایرانیها مردم رازداری هستند میرزا شفیع در گفتگوهایش با سفیر متذکر شد که زنبورک‌خانه جنگ‌افزاری است که روسها از آن بسیار می‌ترسند در مسابقه اسب‌دوانی ظاهراً استقامت و شکیبایی در طی مسافت بیشتر مورد نظر است تا سرعت و چالاکی اسب در دویدن: اولین جوایزی که شاه به سوارکاران اعطا کرد، متعلق به دو گروه سوارکار بود که از مسافتی در حدود دوازده تا بیست مایلی تا اینجا اسب ساخته بودند هر گروه مرکب از دوازده اسب ظاهراً نحیف و لاغر بودند که سوارکار هر یک بچه ده دوازده ساله بودند لباسهایشان کهنه و مندرس، و هر کدام یک پیراهن و یک نیم‌شلوار و یک کلاه و یک جفت کفش برتن داشتند.

در هر مسابقه معمولاً اسپان شاه برنده اعلام می‌شدند. معمولاً در کشوری که اوضاع آن هر لحظه ممکن است دستخوش تغییر و تحول گردد هرکس خود را آماده می‌کند که در اولین فرصت جان خود را از مهلکه نجات دهد به همین دلیل هم بیشتر اسبها را عادت می‌دهند که حداقل برای یک شبانه‌روز به حال یورتمه حرکت نمایند معمولاً به اسبهایی که علیق و علوفه زیاد خورانده می‌شود به علت فریبی زیاد نمی‌توانند در چنین پیش‌آمدهایی سوار خود را به مقصد برسانند و به همین خاطر هم شاه تعدادی از اسپان خود را به روش سوغان پرورش می‌دهد می‌گویند پس از مرگ عمویش، آغامحمدخان پس از آنکه حاجی ابراهیم‌خان (صدراعظم سابق) او را برای جلوس براریکه سلطنت فراخواند او مسافت بین شیراز و تهران را که پانصد مایل بود در مدت شش روز طی کرد.

در حین انجام مسابقات شاه مجری برنامه‌ها را نزد سفیر فرستاد و او را به چادر خود دعوت نمود ما پس از آنکه از اسب‌هایمان پیاده شدیم به اتفاق صدراعظم و امین‌الدوله به حضور شاه شرفیاب شدیم و همانطوری که جلو می‌رفتیم حسب‌المعمول تعظیم می‌نمودیم وقتی که به بیست قدمی شاه رسیدیم ایستادیم و برای آخرین بار سر فرود آوردیم. شاه بر روی یک صندلی درون چادر نشسته بود چادر مخصوصی با پارچه‌های زرباف آستردوزی شده و چند آینه نیز در گوشه‌های آن کار گذاشته بودند صندلی شاه با انواع و اقسام گل‌بوته با طلا تذهیب‌کاری شده، و در کنار آنج شاه یک گلدان پر از گل و در سمت بازوی دیگرش شیشه‌ای پر از گلاب دیده می‌شد در گوشه‌ای از چادر فرشی از مخمل با تار و پود طلایی گسترده شده و یک مخده مرواریددوزی شده نیز بر روی آن گذاشته بودند شاه ملبس به لباس سواری، یک کت مخمل ارغوانی‌رنگ تنگ و چسبان مرواریدنشان در بر، یک کلاه پوستی بر سر، و یک

چفت کفش بلغاری به پا کرده بود. چون در محل باز و روشنی نشستند بود به وضوح توانستم او را به خوبی ببینم. شاه سرحال و مهربان و خالی از قید تشریفات و در عین حال خیلی باوقار به نظر می‌رسید او در آغاز با سفیر احوال‌پرسی نمود و سپس هر دو وزیر (میرزا شفیع و امین‌الدوله) وارد شدند و پس از تعظیم و ثناخوانی فراوان نام میهمانان و شرکت‌کنندگان در مسابقات را به اطلاع شاه رسانیدند و درباره انجام مراسم از وی کسب دستور نمودند هنگامی که بین ما و فرانسویها مقایسه به عمل آمد شاه گفت آنان (یعنی فرانسویها) حیوان و انسانهای وحشی بودند ولی اینان (یعنی انگلیسها) مردمان محترمی هستند.

وقتی که ملاقات به پایان رسید ما سوار اسب‌هایمان شدیم و شاه نیز سوار بر اسبش شد در این موقع «زنیورک‌خانه» به عنوان سلام چند گلوله‌ای شلیک کرد در ابتدا صفوف پیاده‌نظام وارد میدان شد آنان ژاکت‌های مخمل از دو رنگ مختلف سیاه و قرمز بر روی شلواریهای گشاد قرمز رنگ ابریشمی بر تن، و کلاه‌های سیاهی از پوست بره بر سر و پای‌افزارهای تنگ و چابکی بر پا داشتند.

شاه در فاصله‌ای از ما عبور کرد و ما در مقابلش سر فرود آوردیم او در میان عده‌ای «شاطر» که لباسهای جالبی بر تن و کلاههای عجیبی بر سر داشتند احاطه شده بود. هیچ فرد دیگری در نزدش دیده نمی‌شد و هیچکس هم اجازه نداشت به‌وی نزدیک شود برخلاف خلیفه عثمانی که همیشه تعدادی از ملازمان و مشاوران او را در میان می‌گرفتند شاه ایران تنها و در حال انزوا در دربار زندگی می‌کند. در پشت سر شاه شاهزادگان حرکت می‌کردند و سپس انبوه جمعیت شرکت‌کننده!

بعد از عزیمت شاه ما در چادر امین‌الدوله برای صرف ناشتائی توقف نمودیم.

## بیست و هشتم مارس

هیئت مأمور مذاکره درباره قرارداد کار خود را آغاز کرد ولی چون این مذاکرات به جایی نرسید لامحاله برای مدت سه روز جلسات به حال تعلیق درآمد تا اینکه سرانجام رضایت ما جلب شد و مقرر گردید که من در تاریخ سی ام مارس به حضور شاه شرفیاب و سپس رهسپار انگلستان شوم.

## سی ام مارس

روز سی ام مارس سفیر و من به خاطر شرفیابی به حضور شاه ناشتایی را با وزرا صرف نمودیم با اینکه شاه برای هواخوری به شمیران رفته بود ما صبح آن روز را با صدراعظم بسر بردیم امین الدوله به مناسبت اخبار نامساعدی که از اصفهان (منطقه تحت حکمرانی پسرش) دریافت کرده بود بسیار مغموم و افسرده خاطر بود بطوری که کسب اطلاع شد در اثر ذوب شدن برفها زاینده رود طغیان کرد و در حدود مبلغ سه لک پیاستر (هر پیاستر معادل یک دلار آمریکایی م.) به شهر اصفهان خسارت وارد نمود سیلاب، بسیاری از خانه‌ها را خراب و بند بزرگی را که یکی از محدثات شاه عباس، و در مقابل چهارباغ قرار داشت، به طور کلی ویران نمود کل ضایعات به مبلغ سی لک پیاستر تخمین زده شد قنسوات تماماً

۶- در مورد این قرارداد به یادداشت‌های مترجم ذیل بخش هفتم مراجعه شود.

مسدود و کلیه زمین‌های زراعتی برای یک سال غیرقابل استفاده گردید.

در اثر طغیان رودخانه آب از روی پل الله‌وردی‌خان وارد چهارباغ شد و تمام خیابانها و نواحی مسکونی زیر آب فرو رفت.

## سی و یکم مارس

روز سی و یکم مارس برای باریابی رهسپار کاخ گلستان شدیم صدراعظم و امین الدوله ما را به طرف درب کوچکی از کاخ راهنمایی کرد به خوبی معلوم بود که این قسمت از کاخ را برای دفاع در مقابل حوادث و پیش آمدهای فوری و ناخواسته آماده و مهیا نمودند. در وسط باغ عمارت «کلاه فرنگی» که یکی از بناهای زمان آغامحمد خان بود، دیده می‌شد باغ به طور چهارگوش احداث گردید و حصاری نیمه ویران اطراف آن را محصور کرده بود تعدادی طاووس و مرغ که اغلب مورد علاقه ایرانیان است در گوشه و کنار مشغول قدم زدن بودند پس از آنکه از چند خیابان باغ عبور کردیم به تالار بارعام رسیدیم بلافاصله کفش‌هایمان را از پا درآوردیم و فاصله‌ای را با پای برهنه روی سنگ مرمرهای تالار حرکت نمودیم و از یک رشته پله‌های باریک متصل به اتاق زیبایی که شاه در آن جلوس کرده بود بالا رفتیم در پای پله‌ها عده‌ای از خواجه‌ها و پیشخدمت‌ها صف کشیده و در بالا تعدادی از صاحب‌منصبان ایستاده بودند هنگامی که وارد شدیم شاه اشاره کرد که بنشینیم ولی ما ترجیح دادیم که سرپا حضور او بایستیم تختی که شاه بر روی آن نشسته بود ظاهراً همان بود که در اولین ملاقات با شاه آن را دیده بودم.

ظاهراً سفیر به صدراعظم گله کرده بود که در شرفیابی قبلی

به طور کافی وقت ملاقات و گفتگو با شاه را نداشتیم به همین مناسبت شاه موافقت کرد که یار دیگر با تشریفات کامل سفیر را به حضور بپذیرد.

شاه کتی زرباف از مخمل زرد برتن داشت که سنگ‌های درشت گرانبھائی بر روی شانہ‌هایش دوخته شده، و در هر بازویش سه ردیف بازوبند مزین به جواهرات دیده می‌شد که از آن جمله دریای نور یکی از بهترین الماس‌های دنیا در بین آنها وجود داشت. کمر بندی بر روی کمرش بسته که در حدود چهار اینچ پهنا داشت و مزین به انواع و اقسام مروارید و در وسط آن یک دانه زمرد سبز بسیار درشت به چشم می‌خورد. بر روی این کمر بند یک خنجر مرصع با منگوله‌های مروارید بسته بود که شاه دستش را روی آن گذاشته و اغلب به صورت تفنن و سرگرمی با آن بازی می‌نمود. قلیان بسیار ظریفی در سمت چپ وی در یک گوشه تخت دیده می‌شد که به خاطر الماس‌های نفیسی که بر روی آن نصب شده بود، مثل یک تکه آتش می‌درخشید در سمت راست تخت، چهار پیشخدمت سرپا ایستاده بودند که اولی تاج سلطنتی، و دومی گرز و سپهر، و سومی کمان و ترکش، و چهارمی شمشیر شاه را در دست داشتند تمام این اشیاء زیبا و قشنگ، بخصوص تاج سلطنتی که در هر طرف آن مقدار زیادی مروارید و زمرد و الماس نصب شده و در بالای آن یک «جقه» از الماس نشانده بودند و اطراف آن را نیز با پر یک نوع پرندۀ تزیین و آرایش داده بودند.

شاه به طور صمیمی و یکرنگی با ما وارد گفتگو شد و پرسید که از «ینگه دنیا» (آمریکا.م) چه خبر دارید؟ و اضافه کرد که آنجا چه نوع سرزمینی است؟ و چگونه می‌توان به آنجا سفر کرد؟ آیا آن کشور زیر زمین قرار دارد؟ و آنگاه پرسشهایی در مورد سیستم حکومتی انگلستان مطرح نمود ظاهراً اطلاع داشت که پادشاه

انگلستان بدون موافقت پارلمان نمی‌تواند کاری انجام دهد و او از اینکه اختیارات پادشاه انگلستان تا این اندازه محدود است مات و متحیر بود و سپس شاه بحث را به بناپارت (ناپلئون) کشانید و حسب‌المعمول مقداری ناسزا نثار فرانسویها نمود.

سرانجام پس از مذاکرات زیاد شاه با اشاره سر ما را مرخص نمود و قول داد که مرا به دریافت «خلعت» مفتخر خواهد نمود و یک میهماندار نیز همراه من جهت مسافرت به انگلستان انتخاب خواهد نمود.

#### چهارم آوریل

روز چهارم آوریل شاه مرا با اعطاء یک قبا و یک شمشیر به عنوان خلعت مفتخر و مباحی نمود خلعت شاهانه در درون یک پارچه سفید پیچیده شده و شمشیری نیز بر بالای آن گذاشته بودند این عطیه ملوکانه به وسیله یک افسر از دربار آورده شد من هدیه مرحمتی را پذیرفتم و آن را روی سرم گذاشتم و پوشیدم هنگامی که خلعت شاهانه را به تن کرده بودم هر کس به من می‌رسید می‌گفت «سبارک باشد.»

عصر همان روز ما به دیدار صدراعظم رفتیم او عهدنامه ایران و فرانسه را که در سال ۱۸۰۷ در فین‌کن‌اشتاین<sup>۷</sup> به وسیله بناپارت امضاء شده بود به ما نشان داد این عهدنامه بر روی پوست گاو با خط بسیار زیبایی به فرانسه نوشته شده و در یک جلد مخمل سیاه صحافی شده که در هر گوشه آن هیئت یک عقاب بسیار زیبایی

را نقاشی کرده بودند و اولین حرف نام ناپلئون N با آب طلا در وسط آن نوشته شده و آن را با مهری بزرگ مهر و موم نموده و در یک جعبه طلای ساده گذاشته بودند از طرف فرانسه تسالیرانده و مارت<sup>۹</sup> و از سوی ایران میرزا رضا نماینده تمام‌الاختیار دولت ایران این عهدنامه را امضاء کرده بودند (۱) من رونوشتی از این عهدنامه تهیه نمودم (این عهدنامه شامل ۱۴ ماده بود).

هنگامی که اتاق صدراعظم را ترک نمودیم او پیش‌نویس یک قرارداد تجارتي را که در بیست‌وهشت ماده تنظیم شده بود جهت استحضار سفیر ارسال نمود.

### نهم آوریل

روز نهم آوریل سفیر یک یادداشت رسمی به وسیله من و جعفر علی‌خان جهت شاه ارسال داشت ما به اتفاق روانه قصر شدیم و از دروازه که عبور کردیم وارد تالاری شدیم که عده‌ای از وزراء و مستوفی‌ها مشغول کار بودند اینان هر روز در این محل اجتماع می‌نمایند تا چنانچه شاه هر کدامشان را احضار نماید به حضور وی باریابند.

ما در آن تالار عمومی در میان درباریان نشستیم و منتظر ماندیم تا میرزا شفیع و امین‌الدوله که در حضور شاه بودند مراجعت نمایند در اطاق پیشتی عده‌ای مشغول شمردن پول بودند در اطاقی که مانده بودیم میرزا رضا و اسماعیل بیگ دامغانی (۲) شخص مورد توجه شاه و فرمانده قراولان خاصه و چند تن دیگر که

بعضی مشغول نوشتن و برخی هم در حال صحبت و کشیدن قلیان بودند حضور داشتند. هنگامی که صدراعظم و امین‌الدوله از حضور شاه مرخص شدند ما نامه و یادداشت خصوصی سفیر را به ایشان تقدیم نمودیم. میرزا شفیع بلافاصله نامه رسمی سفیر را باز کرد در اطاق تقریباً شاید بیست نفر از درباریان در کنار پنجره‌ای که صدراعظم نشسته بود اجتماع کرده بودند و هنگامی که صدراعظم مشغول خواندن نامه بود آنها هم پهلوی دست او متن نامه را مطالبه می‌کردند و به انتقاد دوستانه من هم اعتنا نمی‌کردند. وقتی که صدراعظم از مفاد نامه آگاهی یافت به ما گفت که آن را به حضور شاه تقدیم خواهد نمود و از ما خواست که در اطاق مجاور استراحت کنیم و به صرف قهوه و آشامیدنی بپردازیم تا اینکه شاه ما را به حضور بپذیرد.

ما به اتاقی در قسمت دیگر قصر منتقل شدیم و مدت پنج ساعت تمام در حال انتظار بسر بردیم در خلال این مدت با یکی از پسران جوان امین‌الدوله که در دربار شغل مهمی برعهده داشت آشنا شدیم وظیفه وی آن بود که غذای شاهانه را قبل از آنکه به اتاق مخصوص ببرند شخصاً بازرسی، و مقداری از آن را تناول نماید هنگامی که آنجا نشستیم بودیم چهار سینی مدور که در هر کدام مقداری کاهو با یک کاسه سرکه یا شیره گذاشته بودند نزد او آوردند تا پس از بازرسی به اتاق شاه ببرند او شخصاً قدری از آن کاهو و سرکه را تناول نمود و آنگاه دستور داد تا مجموعه‌ها را به اتاق شاه ببرند و کمی بعد دو غلام نوجوان گرجی را برای فروش به او عرضه نمودند و فروشنده برای هر کدام یکصد و پنجاه تومان مطالبه کرد. در خلال پنج ساعتی که ما آنجا نشستیم بودیم بسیار کسل و خسته شدیم و تنها خود را با خوردن مقداری کاهو که برایمان آورده بودند سرگرم نمودیم. سرانجام شاه ما را احضار کرد و به

اتفاق وزراء از محوطه خاکی عبور کردیم و وارد باغ شدیم و به طرف همان تالاری که معمولاً در آن بارعام برگزار می‌شود رهسپار شدیم ما حسب‌المعمول چند بار سر فرود آوردیم و کفش‌هایمان را از پا درآوردیم در این باریابی برخلاف قبل که ما روی فرشهای زرباف راه می‌رفتیم این بار ناچار بودیم که روی کاشی‌های نمناک کنار حوض قدم برداریم.

شاه در آغاز با ما احوال‌پرسی نمود و بعد جویای حال سفیر شد و آنگاه از مفاد نامه سفیر که صبح آن روز صدراعظم به‌وی تقدیم کرده بود تعریف و تمجید کرد و سپس راست و قائم بر روی تخت نشست و برای مدت طولانی بدون وقفه به صحبت پرداخت و در پایان ما را رخصت مراجعت داد و ما هم به‌اتاق مجاور برگشتیم و قرار شد صبح روز بعد مجدداً به حضور وی شرفیاب شدیم.

در این موقع صدراعظم درکنار پنجره مشغول تهیه جواب نامه سفیر بود و عده‌ای از پیشخدمت‌ها که درکنار پنجره اجتماع کرده بودند این جوابیه را کلمه به کلمه می‌خواندند با این ترتیب تمام درباریانی که در آنجا حضور داشتند هم از اصل نامه و هم از جواب آن آگاهی کامل بهم‌رسانیدند.

صدراعظم نامه را به‌ما تسلیم نمود و آنگاه پیشخدمت‌ها را از اتاق مرخص کرد و قدری به‌طور خصوصی با ما به مذاکره پرداخت که چندان نتیجه مطلوبی نداشت و سرانجام دربار را ترک نمودیم. در این مذاکرات تصمیم گرفته شد که فردا صبح سفیر با شاه ملاقات نماید. صبح روز بعد طبق قرار قبلی آقای بروس و من هر دو خلعت مرحمتی شاه را پوشیدیم و در معیت سفیر روانه دربار شدیم. شاه در عمارت کلاه‌فرنگی یکی از محدثات آغامحمدخان در کاخ گلستان ما را به‌حضور پذیرفت او بر روی یک صندلی نشسته و قبایی از شال برتن داشت و ظاهراً بسیار شاداب و سرحال به

نظر می‌رسید او به‌سفیر قول داد که اتحادش را با انگلستان حفظ خواهد کرد و با فرانسویها قطع رابطه خواهد نمود و امیدوار است که برادرش پادشاه انگلستان این اتحاد و همبستگی را نقض ننماید (۳).

### پانزدهم آوریل

روز پانزدهم آوریل آقای بروس روانه یوشمهر شد تا از آنجا به هندوستان عزیمت نماید.

سرانجام سفیر موفق شد تا ترتیب خروج فرانسوی‌ها را از تهران فراهم نماید ژنرال گاردن سفیر فرانسه می‌خواست که از طریق روسیه و خاکک گرجستان به‌کشور خود عزیمت نماید ولی دولت ایران از عبور وی از خاکک روسیه ممانعت به‌عمل آورد و شاه به‌فرزندش حکمران آذربایجان دستور داد که یک اسکورت یکصد نفری او را تا ارزروم مشایعت نماید و اجازه ندهد که هیئت فرانسوی از مسیر معین‌شده منحرف و از طریق دیگری مسافرت نمایند.

ما امروز بار دیگر به‌حضور شاه شرفیاب شدیم او در حین صحبت و گفتگو بسیار شاداب و بانشاط به‌نظر می‌رسید و قسم‌یاد کرد که او بناپارت را به‌این مقام رسانیده است ولی با این پیش‌آمد او تا سال دیگر مقام خود را از دست خواهد داد.

ما نامه‌ای که شاه خطاب به پادشاه انگلستان نوشته بود دریافت داشتیم این نامه با آب طلا نوشته شده و با گل و بوته تزیین و تذهیب‌کاری شده و مهر پادشاه نیز در تکه کاغذی جداگانه به پای نامه الصاق شده بود طبق سنت قدیمی ایرانیان هرگاه شاه به یکی

از سلاطین هم‌شأن خود نامه می‌نویسد مهرب شاه را در پایین نامه می‌زنند ولی هرگاه پادشاه مورد خطاب هم‌شأن شاه ایران نباشد بالای نامه را به مهرب شاه ممبرور می‌نمایند.

سفیر فرانسه تهران را ترک کرده بود و در چند روز گذشته شاه فرمانی صادر کرد که بقیه هیئت فرانسوی هر چه زودتر تهران را ترک نمایند مردم پایتخت بر علیه هیئت فرانسوی سخت برآشفته شده بودند وقتی که خانم جورانین<sup>۱۰</sup> و نرسیات<sup>۱۱</sup> می‌خواستند تهران را ترک نمایند قاطرچی‌هایی که (طبق معمول از طرف شاه برای حمل اثاثیه آنها اجیر شده بودند) جلو دروازه تهران متوقف شدند و مأمورین محموله‌ها را باز نمودند و اسباب و اثاثیه آنها را روی زمین ریختند یکی از فرانسوی‌ها در حال عصبانیت با خنجر یکی از قاطرچی‌ها را مجروح نمود.

### بیست و نهم آوریل

روز بیست و نهم آوریل میرزا ابوالحسن خان (۴) برادرزن امین‌الدوله و خواهرزاده حاجی ابراهیم صدراعظم فقید به عنوان سفیر ایران در دربار انگلستان منصوب و مقرر گردید که به اتفاق رهسپار انگلستان شدیم (۵).

### پایتخت ایران

پایتخت فعلی ایران یعنی تهران در عرض ۳۵ درجه و چهل

دقیقه جغرافیایی قرار گرفته و محوطه‌ای بین چهارونیم تا پنج مایل را دربر گرفته است به گمان من می‌توان اطراف حصار شهر را سواره به مدت یک ساعت ونیم طی نمود.

تهران دارای شش دروازه است که همه را با آجر ساخته و دیوارهای مدخل این دروازه‌ها را با تصویری از انواع جانوران مانند پلنگ و غیره با کاشی‌های الوان نقاشی کرده‌اند.

سردر و سقف این دروازه‌ها بلند و گنبدی شکل و به مراتب بهتر از انواع مشابهی بود که تاکنون در ایران دیده بودم.

از شمال به غرب شهر، چند برج به طور جداگانه دیده می‌شود. ما دو واحد توپخانه در تهران مشاهده کرده‌ایم، که ظاهراً یکک واحد خمپاره‌انداز و دیگری شامل یکک واحد توپخانه سنگین بود. خندق اطراف شهر در چند نقطه ریزش نموده که دیوارهای آن را با آجر مرمت نمودند شهر، تقریباً به اندازه شیراز است ولی عمارات و ساختمان‌های بزرگی در آن دیده نمی‌شود ظاهراً تمام ساختمان‌های آن خشتی است کار ساختمان مسجد بزرگ و اصلی شهر به نام «مسجدشاه» هنوز به پایان نرسیده است. غیر از این مسجد شش مسجد کوچکتر، و سه یا چهار مدرسه و بطوری که گفته می‌شود در حدود یکصد و پنجاه کاروانسرا و یکصد و پنجاه حمام عمومی وجود دارد.

شهر دارای دو میدان است که یکی در شهر، و دیگری در ارک! ارک یکک کاخ مربع شکل مستحکم است که تمام عمارات شاهی در آن قرار دارد و اطراف آن با یکک حصار و یکک خندق محصور شده و دودروازه آن را به دیگر نقاط شهر مرتبط می‌نماید.

### حرم

حرم شامل عمارات و حجرات متعددی است که محل سکونت خانم‌ها می‌باشد تمام افسران و کارگذاران حرم از قبیل فراش،

فراش باشی، شاطر و شاطر باشی را زنها تشکیل می دهند در حرم یک زن ایشک آقاسی و خلاصه کلام تمام مشاغلی که در دربار شاه مردان انجام می دهند در حرم زنها عهده دار آن کارها می باشند بهترین خواننده ها و رقاصه کشور برای سرگرمی شاه به تهران احضار می شوند.

یک ارمنی در شیراز کمانچه را خوب می نواخت و در واقع استاد کمانچه بود بدبختانه شهرت او به گوش شاه رسید بلافاصله به حاکم شیراز دستور داده شد که آن مرد را به تهران اعزام نمایند مرد بدبخت که صاحب زن و بچه و کسب و کار در شیراز بود مجبور شد به تهران بیاید. هنگامی که ما در تهران بودیم او به عنوان مربی و معلم به زنها شاه موسیقی یاد می داد.

شاه در حدود شصت و پنج پسر دارد ولی تعداد دخترهایش مشخص نیست اما بطوری که گفته می شود به همان تعداد هم دختر دارد و بعضی اوقات در آن واحد چند تن از زنان شاه با هم وضع حمل می نمایند هنگامی که ما در تهران بودیم در یک شب شش تن از زنان شاه که حامله بودند فارغ شدند که چهارتا از نوزادان پسر و دو تا دختر بودند. در خانه امین الدوله یک نوزاد به دنیا آمد که او به عنوان هدیه چهار محموله قاطر از انواع اقسام پوشیدنی برای او به اصفهان فرستاد...

تبریز مه ۱۸۰۹

جاده ای که به شهر تبریز ختم می شد در امتداد دشتی زیبا قرار داشت در اطراف جاده گاواهن های زیادی به چشم می خورد که هر کدام را چهار گاو نر به دنبال خود می کشیدند چراکه شخم زدن و

کندوکاو زمین های این منطقه بسیار سخت و دشوار می باشد. در حدود سه مایل نرسیده به شهر تبریز جاده در میان تپه های سنگلاخی به چند رشته تقسیم می شود. در اینجا یک صاحب منصب از طرف شاهزاده عباس میرزا به استقبال ما آمده بود تا ورود ما را به تبریز خیرمقدم بگوید او در حدود ده تا پانزده سرباز و یک رأس اسب یدک همراه داشت آنان به مجردی که نزدیک شدند به احترام ما شروع به بازی و تیراندازی نمودند. میرزا ابوالحسن بلافاصله از قاطر خود پیاده و سوار اسب یدک شد و هنگامی که به یکدیگر رسیدیم همان تشریفات ورود به تهران در اینجا نیز تکرار شد.

آنها هنگام گفتگو با یکدیگر روسها را مورد تحقیر و اهانت قرار می دادند و آن افسری که به استقبال ما آمده بود گفت روسها مثل سگ از ما می ترسند ما از هر لحاظ از آنها برتری داریم و جرأت نمی کنند که دوباره یا ما درگیر شوند.

سوادشهر از گوشه و کنار تپه ها نمودار شد فصلی که ما وارد تبریز شدیم فصل بسیار زیبا و پرطراوتی بود حصار گللی و خانه های خشتی شهر در زیر پوششی از درختان سربسر محصور شده بود و در قسمتی از حصار نزدیک دروازه تهران خرابه های یک مسجد که هنوز زیبایی خود را حفظ کرده بود به چشم می خورد این مسجد در ششصد سال قبل به وسیله غازان شاه (جانشین شاه محمد خدا بنده بانی و مؤسس مسجد سلطانیه زنجان) ساخته شده است این مسجد در اثر یک زمین لرزه در حدود سی سال قبل ویران گردید آنطوری که شاردن توصیف کرده است تبریز شهر بزرگی نیست. تمام عمارات و بناهای بزرگ آن در اثر زمین لرزه منهدم شده است من سواره دور حصار شهر را گردش کردم و تبریز در دایره ای تقریباً به وسعت سه مایل قرار گرفته است.

سه دروازه شهر با مناره‌های بلند و کاشی‌کاری‌های سبز بسیار زیبا و جالب توجه است غیر از دروازه‌های موصوف پنج دروازه دیگر وجود دارد که بسیار کوچک و قابل توجه نمی‌باشند.

حصار شهر چندان مستحکم و مقاوم نیست و در بعضی جاها که ریزش نموده آن را با خشت بازسازی نمودند. شهر تبریز در میان باغ‌های میوه که ایرانیها به آنها «میوه‌خانه» می‌گویند محصور شده است. یکی از این باغ‌ها که بسیار بزرگ و در سمت غربی شهر واقع شده، متعلق به حاجی محمدخان است.

در شمال غربی شهر قبرستان وسیعی وجود دارد که تمام سنگ‌قبرهای این گورستان از نوع گرانیت سیاه، و بر روی هر سنگ کتیبه‌ای به خط عربی نوشته شده بود.

در جنوب غربی شهر تعداد زیادی گورستان قدیمی دیده می‌شود که بعضی از سنگ‌قبرهای آن از نوع قرمز می‌باشد که ظاهراً از کوه‌های مجاور به این قبرستان حمل شده. یک نوع سنگ مرمر سیاه شفاف بر روی بعضی از قبرها به چشم می‌خورد که من نتوانستم بفهمم که این نوع سنگ‌ها را از کدام معدن استخراج نموده‌اند. یکی از این سنگ‌قبرها در حدود هشت پاونیم درازا و دو پاونیم پهنا داشت و بر روی آن هیئت یک قهرمانی را کنده‌کاری کرده بودند، این قبر در نزدیکی مسجد کوچکی قرار داشت این نوع سنگ‌ها بسیار صاف و شفاف و در عین حال محکم و بادوام هستند و به سنگ مرمر تبریز شهرت دارند. (من شرح این سنگ مرمرها را هنگام توصیف عمارات و ساختمان‌های شیراز و اصفهان بیان کرده‌ام) در حوالی تبریز این نوع سنگ یافت نمی‌شود و بطوری که گفته شده از معادن نزدیک دریاچه شاهی و شهر مراغه به حد زیاد استخراج می‌گردد. این نوع سنگ وقتی صیقل داده شود بسیار روشن و شفاف می‌گردد.

در تبریز دوازده حمام وجود دارد که بعضی بسیار زیبا و مجلل می‌باشند بازار در امتداد طول شهر قرار گرفته و بسیار کثیف به نظر می‌رسد. در تبریز مسجدی که قابل ذکر باشد وجود ندارد و تنها بقایای مسجدی را که قبلاً شرح آن را داده‌ام هنگام ورود به شهر مشاهده نمودم.

در جنوب غربی شهر در مجاور ارک، قلعه علی‌شاه قرار دارد این قلعه در حال حاضر به عنوان انبار مهمات و قسمت‌هایی هم از آن را به اتاق‌های کشیک و نگهبانی تخصیص داده‌اند به نظر من قسمت‌های فوقانی این قلعه چندان قابل استفاده نیست چرا که در اثر وقوع یک زمین‌لرزه یا یک آتش توپخانه دشمن آسیب‌پذیر است خطر زمین‌لرزه موجب گردید که خانه‌های مسکونی را در تبریز به جای سقف آجری بیشتر با چوب و دیوارهای کوتاه بسازند به همین دلیل هم سقف بازار برخلاف سایر شهرهای ایران که از طاق آجری استفاده شده، در اینجا از چوب ساخته‌اند.

بطوری که شنیدم هنگام وقوع زمین‌لرزه گنبد حمام خان که یکی از بزرگترین ساختمان‌های تبریز است هیچگونه صدمه‌ای ندید و محکم و استوار و آسیب‌ناپذیر بر جای مانده است، در صورتی که بیشتر دیوارها و ساختمان‌های مستحکم شهر ویران شده‌اند.

چهار سال قبل پیش از آنکه عباس‌میرزا ولیعهد رسمی کشور به استانداری آذربایجان منصوب گردد و این شهر را مقرر حکمرانی خود قرار دهد تبریز به صورت یک شهر متروکه درآمده بود او در خلال این مدت تبریز را ستاد و پایگاه عملیات جنگی خود بر علیه روسها قرار داد در طی این مدت حصار شهر را به طرز زیبایی مرمت و بازسازی، و یک میدان و چند دستگاه عمارت تازه در این شهر احداث نمود، در حقیقت قبل از انتصاب عباس‌میرزا به حکومت آذربایجان تبریز محل مناسبی برای سکونت و زندگی نبود ولی پس

از استقرار او در تبریز دستور داد تا تمام امرا و درباریان هر کدام برای خود و عمله جاتش خانه‌های جدید احداث نمایند بطوری که ایرانیها می‌گفتند شاهزاده دارای خوی و طبیعت خاصی است که می‌تواند توده مردم را به خود جلب نماید (به گمان من حقیقت دارد) حاکم شهر که هنگام ورود به تبریز در منزل اقامت داشتیم می‌گفت که چندی قبل سه تن از فرزندان شاهزاده مرده بودند وزیر با قیافه‌ای غمگین به دیدار شاهزاده رفت عباس میرزا علت افسردگی وی را جویا شد وزیر در ابراز پاسخ دچار تردید شده بود، شاهزاده مجدداً پرسید آیا بدبختی دیگری روی داده است؟ آیا باز هم روسها موفقیت‌هایی کسب کرده‌اند؟ وزیر پاسخ داد خیر! ولی اضافه کرد که بچه‌های حضرت والا بیمار هستند! شاهزاده باز پرسید که آیا در چه وضعی هستند. وزیر جواب داد که به سختی بیمار هستند و ممکن است تا حال بدرود حیات گفته باشند و سرانجام ناچار شد که حقیقت را به شاهزاده بگوید. شاهزاده گفت آنها مرده‌اند اما من چرا افسرده باشم برای اینکه کشورم چیزی را از دست نداده است اگر من سه تن از نوکران خوب و یا سه تن از سرداران رشید خود را از دست می‌دادم می‌بایستی افسرده خاطر شوم اما فرزندان من هنوز طفلی بیش نبودند و خدا می‌داند که اگر آنها بالغ می‌شدند می‌توانستند مردان لایقی برای کشورشان باشند یا نه!

عباس میرزا همیشه لباس ساده‌ای برتن دارد او غیر از یک قبای کرباس (یک نوع پارچه کتانی کلفت) که شال ساده‌ای بر روی آن دور کمر خود می‌بندد هرگز لباس دیگری برتن نمی‌کند. هرگاه یکی از افسران او لباس یراق‌دوزی یا ابریشمی برتن داشته باشد شاهزاده از وی می‌پرسد فایده این لباسهای قشنگ چیست؟ و به جای خرید این لباس آیا بهتر نبود یک اسب راهوار و یا یک

شمشیر یا یک تفنگ خوب خریداری می‌کردید؟ این نوع تزیینات متعلق به زنها است و کسی که خود را یک مرد و یک سرباز می‌داند از این نوع لباسها نمی‌پوشد؟ او شخصاً اسب و سلاح سربازانش را بازرسی می‌کند و جنگ افزارهای خوب و غیر استفاده را از هم جدا و تفکیک می‌نماید.

فرماندار تبریز که این واقعه را برای من تعریف می‌کرد در حدود دویست قبضه تفنگ فتیله‌ای را که ولیعهد آنها را غیر قابل استفاده تشخیص داده، در خانه خود انبار کرده است. این تفنگها را از تهران برایش ارسال داشته بودند او همه را به تنهایی مورد آزمایش و بازرسی قرار داد. فرماندار همچنین به من گفت که او رفتاری آزادمنشانه با سربازان و زیردستان خود دارد و اغلب اوقات مبلغی به عنوان پاداش به آنها اعطا می‌نماید.

هنگامی که من از فرماندار در مورد خروج دو خانم فرانسوی (جوانین و نرسیات) از شهر، که چند روز قبل از ما وارد تبریز شده بودند پرسش نمودم، او در جواب گفت آنها رفته‌اند. عصر آن روز که مراجعت کرد به من گفت که پرسش شما و پاسخ خودم را در مورد خانم‌های فرانسوی برای شاهزاده نقل نمودم لیکن شاهزاده با عصبانیت فریاد کشید که چرا به او پاسخ داده‌اید من اجازه نخواهم داد که نوکرانم به کسی دروغ بگویند، برو به او بگو که آنها هنوز نرفته‌اند من تصور می‌کنم که فرماندار واقعاً گزارش اشتباهی در این مورد دریافت داشته است. فرماندار مهربانانه شاهزاده را در سواری و تیراندازی برایم نقل کرد و گفت که او در حال تاخت می‌تواند یک آهو را با یک گلوله از پای درآورد یا پرنده‌ای را با یک تیر که از کمانش رها می‌شود در هوا شکار نماید و در حقیقت می‌توان گفت که او در ردیف سه تن از سوارکاران بزرگ

دوران قدیم ایران است که گزنفون از آنها یاد می‌کند و می‌نویسد که در حال تاخت با تیرری شکاری را از پای درمی‌آوردند و افراد صدیق و راستگویی بودند ولی ایرانیها هیچگاه از گذشته خود ستایش نمی‌کنند و ظاهراً این خصیصه از غرور ملی آنها مایه گرفته است.

یک بار من به‌طور جدی که آیا ایرانیها در سواری ورزیده‌ترند یا ترکها، با ایرانیها درگیر شدم آنها به‌طور مسخره‌آمیزی از مهارت و ورزیدگی خود در سواری سخن به‌میان کشیدند و از سواری نظام ملت‌های دیگر با تحقیر و انتقاد یاد می‌کردند و آنها همیشه می‌گفتند ممکن است که پیاده نظام شما از ما قوی‌تر باشد ولی سواری نظام ما در دنیا در ردیف اول قرار دارد و هیچ قدرتی در مقابل آنها قادر به مقاومت نیست. درحقیقت سوارکاران ایرانی افراد شجاعی هستند که در رده بهترین سوارکاران دنیا قرار دارند آنان بدون بیم و هراسی به‌هرجا که بخواهند اسب می‌تازند و در کوهها و صخره‌ها پذیرای هرگونه خطری هستند هنگامی که بر پشت زین می‌نشینند بیش از صد نوع فنون سوارکاری به‌کار می‌گیرند لیکن در مهار کردن اسب تجربه‌ای ندارند و همیشه از یک نوع دهنه‌های خشن و زمخت استفاده می‌نمایند. به‌طور کلی سربازان ایرانی افرادی فعال و جان‌باز و شجاع می‌باشند.

بیشتر ایلخی ولیعهد در این فصل در چراگاههای مخصوص و سرزمین‌های علف‌خیز کشور پرورش داده می‌شوند بطوری‌که گفته می‌شود تنها سه هزار سرباز در حال حاضر در ساخلو تبریز مستقر هستند بنا به گفته وزیر شاهزاده قشون آماده به خدمت شاهزاده به قرار زیر است:

سواره نظام	بیست و دو هزار نفر
پیاده نظام	دوازده هزار نفر
پیاده نظام تعلیم یافته به سبک اروپایی	شش هزار نفر
جمع	چهل هزار نفر

ظاهراً حقوق این افراد از مالیات و درآمد خالصه‌جات دولتی پرداخت می‌شود و تنها لباس و خوراک آنها از خزانه شاهزاده پرداخت می‌گردد به موازات این قشون تعدادی سرباز نیز به‌عنوان افراد ذخیره آماده به خدمت هستند که در صورت کشته شدن سربازانی در جنگ و یا به‌علل دیگر جای خالی آنها را پر نمایند.

میرزا بزرگ<sup>۱۲</sup> وزیر ولیعهد یکی از رجال استثنایی است که من در ایران دیده‌ام من از طرف سفیر حامل هدیه‌ای برای او بودم لیکن او به‌من توصیه کرد که این هدیه را به نام خود به شاهزاده تقدیم نمایم چرا که در ایران نمی‌توان بدون پیشکش با افراد صاحب‌مقام ملاقات نمود. من با این پیشنهاد مخالفت کردم چون دلیلی برای این ملاقات نمی‌دانستم و از طرفی من به‌عنوان یک مسافر می‌خواستم از استان آذربایجان عبور نمایم او در مورد پیشرفت‌هایی که در زمان حکومت شاهزاده نصیب آذربایجان شده بود به‌طور مفصل صحبت نمود اما اشاره‌ای به خدمات خود نکرد و گفت در خلال یک سال شاهزاده توانسته است قشون ایران را طوری مجهز نمایند که با قشون روسیه رقابت و برابری نماید و پیاده‌نظام ایرانی به‌خوبی می‌تواند از جنگ‌افزارهای موجود استفاده نماید و از لحاظ فنون و دانش نظامی با مقایسه با روسها برتری دارد.

۱۲- به یادداشت‌های مترجم ذیل بخش چهارم مراجعه شود.

او اضافه کرد که به دستور شاهزاده کتابهایی راجع به علوم و فنون نظامی از زبان فرانسوی و روسی به ایرانی ترجمه شده و مورد استفاده سربازان قرار گرفته است.

میرزا بزرگ همچنین گفت که شاهزاده تنها شخصی در ایران است که نقشه تمام طرحها و نمونه‌های اسلحه‌های ساخت دنیا را در اختیار دارد وی توضیح داد اخیراً معادن آهن و برنج زیادی در آذربایجان کشف گردید ولی هنوز از لحاظ هزینه استخراج دچار مشکلاتی می‌باشند بنا به گفته میرزا بزرگ در حال حاضر تفنگ‌های ساخت تبریز از نوع تفنگ‌های کار اصفهان بهتر است او در پایان اضافه کرد که اخیراً یک نوع توپ کوچک و سبک ساخته شده که بدون زحمت می‌توان آن را با قاطر حمل کرد و به مناطق کوهستانی انتقال داد.

من پیشنهاد کردم که آماده‌ام هرگونه کتاب یا وسائلی که بتواند تسهیلاتی در جهت ساخت جنگ‌افزار فراهم نماید از انگلستان تهیه و در اختیارشان بگذارم وزیر در پاسخ گفت هیچ چیز در دنیا غیر از این موضوع شاهزاده را خوشحال نمی‌کند سپس اضافه کرد تنها انگلستان است که یکی از فنون خود را در اختیار ما نمی‌گذارد همانطوری که در اختیار ملت‌های دیگر نگذاشته است و آنهم صنعت کشتی‌سازی است من به او اطمینان دادم که انگلستان نه تنها در ساختن کشتی به ایران کمک خواهد کرد بلکه مریان و استادکاران این فن را به ایران اعزام خواهد داشت همانطوری که در مورد عثمانی و روسیه انجام داده است او در جواب گفت تمام این حرفها درست است اما هنوز فنون و رموزی در دریانوردی وجود دارد که تاکنون انگلیسها به هیچ ملتی نیاموخته‌اند او همچنین ادامه داد که اگر این رموز یاد داده نشود چگونه نتیجه این عمل مثبت خواهد بود و بطوری که می‌بینم ناوگان جنگی انگلیس بر تمام

سفینه‌های دنیا برتری دارند و تاکنون در نبردهای دریایی هیچ کشوری نتوانست بر آنها غلبه نماید. من در پاسخ گفتم برتری نیروی دریایی ما مربوط به کشتی‌های جنگی نیست بلکه در اول مرهون لطف خداوندی و دوم همت و پایمردی مردانی است که در آنجا مشغول خدمت می‌باشند و درحقیقت ما در صنعت کشتی‌سازی هم طراز فرانسوی‌ها هستیم و به هیچوجه از آنها برتری نداریم. بلکه برتری ما در جنگهای دریایی مربوط به مهارت‌ها و دانش جنگی افراد است. ولی وزیر از این گفته‌ها قانع نشد و ادامه داد که به گمان او یک رمزی در فنون دریانوردی وجود دارد که ناوگان جنگی انگلیس را به پیروزی می‌رساند.

وزیر گفت که شاهزاده علاقمند به تاریخ انگلستان است و از من خواست که هنگام مراجعت چند جلد کتاب در همین زمینه با خود بیاورم او همچنین تقاضا کرد تا چند جلد کتاب درباره تاریخ فرانسه و روسیه نیز برای شاهزاده تهیه نمایم چرا که به عقیده او شاهزاده مایل بود که این ملت‌ها را با هم مقایسه نماید چون می‌داند که انگلیس‌ها مردمان صدیق و راستگویی هستند و برخلاف فرانسوی‌ها ملتی لاقید و بی‌مسئولیت نمی‌باشند و به همین خاطر هم می‌خواهد تاریخ این دو کشور را به قلم یک مورخ انگلیسی مطالعه نماید...

رسید، مواد مهم این قرارداد عبارت بود از استرداد گرجستان به ایران، اعزام افسران متخصص از فرانسه به منظور آموزش فنون جدید نظام به قشون ایران و ارسال مهمات و اسلحه مورد نیاز لزوم ارتش ایران از قبیل توپ و تفنگ و فشنگ و سرنیزه و غیره، در مقابل تعهدات فرانسه، دولت ایران پذیرفت روابط خود را با انگلیس‌ها قطع کرده و اتباع انگلیس را از تهران اخراج نماید و نیز دو دولت متعهد شدند که هرگاه دولت‌های روسیه و انگلیس برضد ایران و فرانسه اتحاد نمایند، دو دولت ایران و فرانسه هم متقابلاً از حقوق هم دیگر دفاع نمایند این قرارداد در چهارم می ۱۸۰۷ مطابق ۲۵ صفر ۱۲۲۲ هجری قمری در لشکرگاه ناپلئون واقع در فین‌کن‌اشتاین به امضاء رسید.

بنای پارت شش روز پس از امضای این قرارداد ژنرال گاردن را به اتفاق هیئتی مأمور دربار ایران نمود ولی کمی بعد از ورود گاردن به ایران روسها از بنای پارت شکست فاحشی خورده و در نتیجه معاهده تیلسیت Tilssitt در تاریخ ۸ ژوئیه ۱۸۰۷ بین دو امپراتور به امضاء رسید و نتیجه معاهده تیلسیت آن بود که بار دیگر روسیه را در کنار فرانسه قرار داد.

(۲) اسماعیل‌خان سردار دامغانی اصلاً از اهالی سنگسر بود وی در جوانی جزو پیشخدمتان خاصه فتحعلی‌شاه، و بعدها یکی از سرداران مورد توجه شاه شد اسماعیل‌خان در راه استقرار سلطنت فتحعلی‌شاه زحمات فراوانی متحمل گردید.

هنگامی که حسینقلی‌خان قاجار بر علیه برادر خود فتحعلی‌شاه طغیان نمود اسماعیل‌خان در سرکوب او و رفع غائله سهم به سزایی داشت اسماعیل‌خان نیز در جنگ‌های ایران و روسیه کراراً شرکت نمود و در نظم و تمشیت امور هرات و نواحی خراسان نقش مهمی ایفا کرد.

### یادداشت‌های مترجم

(۱) بنا پارت برای جلب دوستی ایران در فوریه ۱۸۰۵ هنگامی که خود را برای مقابله با اتحاد اروپا (انگلستان و روسیه و پروس) آماده می‌نمود ژوبر را به عنوان نماینده خود به دربار تهران گسیل داشت و به دنبال اعزام ژوبر دومین نماینده خود ژنرال رومبو را به دربار تهران فرستاد ژنرال رومبو در تهران درگذشت ولی ژوبر موفق به جلب نظر دربار تهران گردید.

فتحعلی‌شاه که از اتحاد با انگلیس‌ها مأیوس شده بود و خود را در مقابل قدرت شگرف نظامی روسیه تنها می‌دید ورود ژوبر را با خوشحالی تلقی نموده و در فوریه ۱۸۰۷ هیئتی را به ریاست محمدرضاخان قزوینی بیگلربیگی قزوینی با هدایای گرانبهایی به ارزش تقریبی نیم میلیون تومان به دربار ناپلئون فرستاد امپراتور فرانسه در آن موقع در اردوگاه فین‌اشتاین در خاکک لهستان به سر می‌برد و سفیر ایران را با گرمی بسیار پذیرفت. نتیجه این سفارت تنظیم معاهده معروف فین‌کن‌اشتاین است که در شانزده ماده بین نمایندگان دولت فرانسه و سفیر فوق‌العاده دربار تهران به امضاء

(۳) همانطوری که در ذیل بخش هفتم گفتیم سرهارفورد جونز موفق شد قراردادی به نام قرارداد مجمل با دربار تهران به امضاء برساند و فرانسویها را از تهران اخراج نماید و جانشین او سرگوراوزلی نیز قرارداد دیگری که مکمل این قرارداد بود به نام قرارداد مفصل با دولت ایران منعقد نمود (به جلد دوم همین کتاب مراجعه شود) ولی برخلاف انتظار فتحعلی شاه برادرش پادشاه انگلستان به این قراردادها وفادار نماند چون قبلاً در سال ۱۸۰۷ قرارداد محرمانه‌ای درباب تقسیم ایران به مناطق نفوذ با روسها بسته بود علناً نمی‌خواست بر علیه روسیه وارد مبارزه شود و برای استقرار صلح بین روس و ایران می‌کوشید سفیر انگلیس با فرمانده قوای روسیه در قفقاز مکاتبه برقرار نمود و سعی کرد که شرایط سنگین متارکه او را بردولت ایران تحمیل کند. اما عباس میرزا که به فتوحات درخشانی در قفقاز نائل آمده بود مقاومت می‌کرد و به قرارداد ایران و انگلیس متمسک می‌شد ولی سفیر انگلیس به استناد قرارداد دوستی انگلیس و روس و برای اینکه روسیه بتواند در برابر فرانسه مقاومت بیشتری کند به منظور متارکه جنگ بین روس و ایران افسران انگلیسی را که در ارتش عباس میرزا بودند احضار کرد به این معنی که در کنار ارس محرمانه با نمایندگان روسیه ملاقاتی نمود و تعلیماتی صادر کرد، به دنبال این ملاقات تمام افسران انگلیسی که در ارتش عباس میرزا بودند محل خدمت خود را ترک نمودند و روسها هم بلافاصله شبانه به اردوی عباس میرزا شبیخون زدند و در نتیجه نقشه خائنانه سفیر انگلیس و کناره‌گیری افسران انگلیسی از قشون ایران تمام توپخانه و مهمات و ذخایر ارتش عباس میرزا به دست قشون روس به باد تاراج رفت و عباس میرزا ناچار به طرف تبریز عقب‌نشینی نمود. بدین ترتیب شکست قشون ایران در اصلان دوز زمینه را برای

اجرای معاهده گلستان آماده نمود و فتحعلی شاه یا مأمور شدن از کمک انگلیس‌ها و با تلقینات میرزا شفیع صدراعظم (که با نظر انگلیسها موافق بود) ناچار به پیشنهادهای سفیر انگلیس تن‌درداد و در نتیجه معاهده گلستان که در یازده ماده تنظیم شده بود در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۸۱۳ (۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه ق) به امضاء نمایندگان ایران و روسیه رسید و به موجب این قرارداد ولایات قراباغ، گنجه، شکلی، شروان، قبه، دربند، باکو، طالش، داغستان، گرجستان، و قفقاز که مورد ادعای ایران و محل نزاع بود به روسیه واگذار گردید بد نیست در اینجا گفته شود که پس از شکست ایران در مرحله دوم جنگ‌های ایران و روسیه و پس از انعقاد قرارداد ترکمان‌چای (۱۸۲۸ م) که دربار تهران مجبور شد مبلغی به عنوان غرامت به روسها پرداخت نماید لامحاله برای پرداخت غرامت جنگ به استناد فصل ششم قرارداد ۱۸۱۲ (قرارداد مفصل) از دولت انگلیس ادعای دویست هزار تومان هزینه جنگی را می‌نمود ولی دولت انگلیس به بهانه‌های گوناگون از پرداخت پول خودداری می‌کرد بهتر است قسمتی از نوشته جان ویلیام کی نویسنده کتاب جنگ‌های افغانستان را در مورد ادعای دولت ایران در این خصوص عیناً نقل نماییم.

«انگلیس‌ها در پی فرصتی بودند که از زیر بار تعهدات مواد سه و چهار قرارداد ۱۸۱۲ که با ایران داشتند خود را رها نمایند، در این موقع فرصت مطلوب فرار رسید مبالغ زیادی روسها به عنوان غرامت جنگ از دولت ایران مطالبه می‌کردند دربار تهران به هر وسیله‌ای متوسل می‌شد تا وجهی تدارک نماید در این اوضاع و احوال که بستانکار سمج و بی‌انصافی بریک دولت شکست‌خورده فشار می‌آورد دولت انگلیس مانند یک صراف ورزیده و فرصت‌طلب که خود بدهکار باشد از تنگدستی و بی‌پولی طلب‌کار خود که در

دست یک پستانکار دیگر ظالم گرفتار بود استفاده کرد، و خوب هم به موقع استفاده نمود سرجان مکدونال از طرف دولت انگلستان حاضر شد دویست هزار تومان بدهد به شرط اینکه این دویست هزار تومان قیمت دو ماده از عهدنامه ۱۸۱۲ باشد سرانجام دولت ایران از ناچاری حاضر شد اصلاحات و تغییرات لازمه در آن قرارداد به عمل آورد یعنی مواد سه و چهار قرارداد را تغییر دهد.

(۴) حاج میرزا ابوالحسن خان ایلچی، پسر میرزا محمدعلی از اهالی اصفهان و خواهرزاده حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی است. میرزا ابوالحسن خان به واسطه وابستگی به حاجی ابراهیم خان در زمان صدارت او مدتی حاکم شوشتر بود و بعد از کشتن حاجی ابراهیم خان به هندوستان رفت و در حیدرآباد دکن رحل اقامت افکند و در سلک ندمای نظام حیدرآباد درآمد و در باره وی هم حقوقی برقرار گردید بعد از مدتی دوباره به ایران بازگشت و به منصب یساولی حسینعلی میرزا فرمانفرما تعیین شد و پس از چندی از این شغل هم کناره گرفت و نزد حاجی محمدحسین خان امینالدوله که داماد حاجی ابراهیم خان و شوهر دختردائی اش بود رفت و به وسیله امینالدوله ترقی کرد و به دربار راه یافت و در سال ۱۲۲۴ هـ ق که فتحعلی شاه مصمم به فرستادن سفیری به دربار انگلستان گردید او را به این سمت برگزید مدت سفارتش در لندن شانزده ماه طول کشید در این سفر بود که به قول لسان الملک سپهرسالی یکمزاروپانصد تومان در وجه او مقرری برقرار کردند که از دولت کمپانی هندوستان مأخوذ دارد» (ناسخ التواریخ قاجاریه ص ۱۱۱)

میرا ابوالحسن خان از سال ۱۲۲۴ تا ۱۲۶۴ هـ ق سال وفاتش و در چند سالی هم که وزیر خارجه بود مبلغ مذکور از دولت انگلستان (کمپانی هند شرقی) دریافت می داشت و علاوه بر این مستمری مبالغ دیگری هم به عناوین مختلف به او داده شده بود که در بانکهای

کمپانی هند شرقی به امانت گذاشته بود که بعد از مرگش از میان رفت میرزا ابوالحسن خان در سال ۱۲۳۳ هـ ق مجدداً به سمت سفارت مأمور لندن شد و اضافه بر سفارت فوق الذکر سفارت عثمانی و اتریش را نیز عمده دار بود و سرانجام پس از سه سال اقامت در کشورهای اروپایی که بیشترش انگلستان بود به ایران بازگشت و در سال ۱۲۴۰ هـ ق به وزارت امور خارجه منصوب گردید و اولین کسی است که در تاریخ ایران به عنوان وزیر امور خارجه تعیین گردیده است.

(۵) همانطوری که در بخش هفتم دیدیم چون فرمانفرمای هند از پرداخت حواله های سرهارفورد جونز سر باز می زد و پا بودن جونز در تهران ژنرال ملکم برای سومین بار به عنوان سفیر انگلیس وارد تهران شد و برای دولت ایران مشخص نبود که از این دو کدام یک سفیر واقعی دولت انگلیس در دربار تهران می باشند لذا فتحعلی شاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را همراه با جیمز موریر دبیر میسیون جونز روانه انگلستان نمود تا در این مورد از دربار لندن کسب تکلیف نماید پس از ورود جیمز موریر و میرزا ابوالحسن خان بلندن سفارت جونز مورد تأیید قرار گرفت ولی به علت اختلاف جونز و لرد مینستو فرماندار کل هندوستان سفیر دیگری به نام سرگور اوزلی تعیین، و به جای جونز همراه با میرزا ابوالحسن خان و موریر روانه تهران گردیدند.

۱۰

### بخش نهم

«سفری به بلوچستان و سند» نام کتابی است که ستوان پوتیسنگر آن را به رشته تحریر کشیده است.

شخص موصوف به دستور حکومت هند برای تهیه گزارشی از اوضاع دو ایالت بلوچستان و سند در تاریخ بیست و دوم ژانویه ۱۸۱۰ از بمبئی حرکت و در ماه مارس همان سال وارد کرمان گردید.

این سفرنامه در سال ۱۸۱۶ در ۴۲۳ صفحه به قطع وزیری در لندن به چاپ رسید و اخیراً نیز در سال ۱۹۷۶ برای بار دوم در کراچی تجدید چاپ و منتشر شده است.

اینک ما قسمتی از یادداشتهای او را در مورد شهر کرمان است ترجمه، و در این بخش به خوانندگان گرامی تقدیم می‌نماییم.  
«مترجم»

داوطلبانه یکدست لباس به رسم عاریه به من تعارف نمود چون شب فرارسیده بود بسیار خوشحال شدم زیرا که از دست مردم مزاحم راحت شدم پس از صرف یک شام بسیار خوب (پلو) در یکی از قهوه‌خانه‌ها، بلافاصله به خواب رفتم و پس از سه ماه مسافرت شب راحتی را به صبح رسانیدم.

### چهارم مه ۱۸۱۰

صبح زود «قاصدی» با یک نامه به نزد سرجان ملکم فرستادم و ورود خود را به کرمان به اطلاع وی رسانیدم، من همچنین یک نامه دیگر به خط فارسی برای محمد نبی‌خان وزیر فارس و سفیر سابق ایران در هندوستان ارسال داشتم، و از وی تقاضا کردم چنانچه ژنرال ملکم در شیراز نباشد این نامه را برای او بفرستد و در ضمن نوشتیم که قصد دارم مدت سه هفته در کرمان بمانم. در ساعت ده صبح شخصی از طرف شاهزاده آمد، و گفت که او در «دربار» منتظر ملاقات با من می‌باشد، بلافاصله لباسی را که قرض کرده بودم پوشیدم و همراه آن شخص طول چند خیابان را تا قصر طی نمودم و پس از عبور سه یا چهار حیاط در دارالحکومه «عارض بیگی» یا رییس تشریفات به دیدار من شتافت و هویت مرا سؤال کرد و بلافاصله نزد شاهزاده مراجعت نمود و کمی بعد مرا به درون تالار احضار نمودند عارض بیگی به من دستور داد تا مراسم شرفیابی را عیناً مثل او انجام دهم شاهزاده در یک طاق نما به ارتفاع ده پا نشسته بودند و به حیاط کوچکی که فواره‌ای در وسط آن کار گذاشته بودند نگاه می‌کرد هنگامی که به چند قدمی او رسیدیم تعظیم نمودیم و چند یارد که جلوتر رفتیم برای بار دوم

### دیدار از کرمان مه ۱۸۱۰

در تاریخ سوم مه ۱۸۱۰ در حالی که در حدود بیست مایل در میان دشتی که سرتاسر آن پوشیده از باغ و مزارع و روستا بود در ساعت ده صبح وارد شهر کرمان شدم، راهنما مرا به یک کاروانسرا در بازار راهنمایی کرد در آنجا یک اتاق کوچک کرایه کردم در این موقع صدها نفر در جلو درب اتاق اجتماع کردند و با پرسشهای جوراجور خود مزاحمت‌هایی برایم فراهم نمودند و من سعی داشتم که حتی المقدور جوابهای مناسبی به آنها بدهم.

پس از صرف ناشتایی نوکر لطفعلی‌خان را به قصر فرستادم تا ورود مرا به شاهزاده اطلاع دهد و در ضمن تقاضا نماید تا چند روز به من اجازه دهد تا اقامت کوتاهی در کرمان داشته باشم بلافاصله در جواب، پیغامی به شیوه ایرانیها از شاهزاده دریافت داشتم که از من تقاضا کرد که در شهر بمانم و پس از رفع خستگی با وی ملاقات نمایم این پاسخ خیلی سریعتر از آن بود که من انتظارش را داشتم، چون لباس مناسب شرفیابی نداشتم یک نفر هندو که در اتاق مقابل من در کاروانسرا منزل داشت از راه لطف

سر فرود آوردیم و برای بار سوم نیز به همان منوال احترامات لازم را به جا آوردیم در تمام این مراحل شاهزاده با سر به کرنش و اظهار ادب ما پاسخ می‌گفت من انتظار داشتم پس از ورود به دربار بلافاصله اجازه نشستن حاصل نمایم ولی لباس من تنها شرایط مراسم شرفیابی نبود و من فکر می‌کنم آنچه تاکنون انجام داده بودم برای ادای احترام به شاهزاده کافی به نظر می‌رسید لذا هنگامی که مقابل شاهزاده در حیاط محصور دربار یعنی همان جایی که افسران مسلح و مأمورین حکومتی ایستاده بودند رسیدیم، عارض بیگی آهسته به من گفت که با تمام قد در برابر شاهزاده تعظیم نمایم من می‌دانستم که این‌گونه مراسم شرفیابی در ایران مخصوص رعایا در برابر اربابانشان می‌باشد و اجرای چنین تشریفاتی نه زیبنده شاهزاده و نه در شأن من می‌باشد بنابراین از انجام این تکلیف استنکاف نمودم و کمی جلوتر از او در برابر شاهزاده نشستم در این موقع شاهزاده با صدایی بلند از من پرسید که کجا بودم؟ و چه انگیزه‌ای سبب شد که به این منطقه مسافرت نمایم؟ آیا در بین راه با مخاطراتی مواجه شدم؟ من قبل از آنکه به دارالحکومه بروم نزد خود داستانی جعل نمودم و بلافاصله گفتم من به اتفاق یکک افسر دیگر به منظور خرید اسب برای ارتش هند به کلات آمدم و می‌خواستیم که از طریق دریا به میسیون ژنرال ملکم ملحق شویم ولی به علت نامساعد بودن هوا ترجیح دادیم که از راه خشکی و از طریق بلوچستان به این سفر ادامه دهیم این اظهارات برای شاهزاده قابل قبول بود و پس از یکک ساعت ونیم که در حضور او بودم اجازه مرخصی یافتیم.

همه چیز اطراف دارالحکومه عالی و باشکوه بود ملازمین و خدمه شاهزاده که تعدادشان کم نبود همه لباس نو و تمیز به تن داشتند و اتاقی که شاهزاده در آن نشسته بود تقریباً کوچک و

تزیینات آن نظیر خانه‌هایی بود که بعدها من در ایران دیده بودم شاهزاده مردی است خوش قیافه، چهره‌اش زیتونی رنگ و محاسنش سیاه و کوتاه و قبایش از یکک نوع چیت ساده اروپایی و کلاهش سیاه از پوست بره بخارا بود، او از سه جهت با شاه سمت خویشاوندی دارد. داماد، عموزاده، و پسرخوانده او به حساب می‌آید (۱) او مردی است معقول و صاحب خصوصیات اخلاقی ملایمی است و بطوری که می‌گویند در حیطة حکمرانی خود عدالت را رعایت می‌نماید.

من تا بعد از ظهر ۲۵ مه در کرمان توقف داشتم و منتظر بودم تا به کاپیتن کرسی Christie که درهرات اقامت داشت ملحق گردم و همین توقف اجباری موجب گردید تا بتوانم اطلاعاتی از موقعیت شهر کرمان به دست آورم.

روز بعد به دارالحکومه رفتم تا یا وزیر شاهزاده ملاقات نمایم او مرا مؤدبانه به حضور پذیرفت و در کنار خودش روی نمود نشانید و گفت که او شنیده است که روز گذشته نامه‌ای برای محمد نبی‌خان نوشته‌ام آن مرد که آن «عریضه» را برایم نوشته بود از سر و وضع کشیف و ژولیده من مظنون شد و هنگامی که می‌خواست آن را برایم بخواند گفتم احتیاجی نیست، از من پرسید که با ژنرال ملکم چه نسبتی دارم در این موقع به خاطر رسیدن که بگویم با وی نسبت خویشاوندی دارم لذا گفتم که برادرزاده او هستم ظاهراً این مطلب بلافاصله به گوش وزیر رسید و همین موضوع سبب شد که وزیر مرا مورد نوازش قرار دهد من در حدود یکک ساعت در حضور او بودم و هنگامی که با وی خداحافظی نمودم از من تقاضا کرد شام روز بعد را با وی صرف نمایم من بلافاصله دعوت وی را پذیرفتم.

تمام ضیافت‌ها و میهمانی‌هایی که در ایران برگزار می‌شود

به همین نحو است که برای خوانندگان بازگو می‌نمایم، مقارن ساعت هفت بعد از ظهر وارد خانه وزیر شدم به مجردی که نشستم قلیان خیر کردند. در ایران دو نوع قلیان دیده می‌شود یک نوع دارای لوله چرمی نرم بلندمانند «حقه» یا قلیان‌های هندی، و دیگری قلیان دستی کوچکی است که هنگام استفاده آن را در دست می‌گیرند و دارای نی یا لوله کوتاهی است و اغلب به طرز زیبایی با طلا یا نقره تذهیب و تزیین کاری شده است و معمولاً پس از هر ده دوازده پیک یک بار آب و تنباکویش را عوض می‌نمایند پس از آنکه آفتابه و لگن به مجلس آوردند و دستها را شستند موقع صرف غذا فرارسید. انواع حلویات و شیرینی‌جات به مجلس آوردند با دو نوع قهوه از میهمانان پذیرایی به عمل آمد یک نوع قهوه شیرین که با شیر و عصاره میوه جات تهیه می‌شود، و دیگری قهوه واقعی که مقداری به اندازه یک قاشق غذاخوری از آن را در کنجان‌های چینی می‌ریختند و در سینی‌های طلا یا نقره می‌گذاشتند و به مدعوین تعارف می‌نمودند و در ضمن با انواع و اقسام میوه‌های خشک و تازه و قند‌هایی پر از شربت‌های متنوع درون مجموعه‌های بزرگ که هر کدام یک ملاقه بزرگ چوبی در آن دیده می‌شد از میهمانان پذیرایی به عمل می‌آوردند طولی نکشید که سفره را روی زمین گسترده و مقداری نان در قطعات بریده روی آن گذاشتند، و بلافاصله بشقابهای پلو و گوشت را روی سفره آوردند و جلو هر میهمان یک بشقاب گذاشتند وزیر بسا ادای کلمه «بسم‌الله» میهمانان را به صرف غذا دعوت نمود در این موقع پیشخدمتها در وسط اتاق آماده بودند تا با آب و شربت از میهمانان پذیرایی نمایند. میزبان می‌خواست مقداری شراب برایم سفارش دهد که امتناع کردم و گفتم که چند ماهی است که لب به مشروب ندم و حالا هم ترجیح می‌دهم قدری نوشابه سرد بنوشم

در این میهمانی بیش از سه نوع گوشت سر سفره مشاهده می‌شد در این گونه میهمانی‌ها جابه‌جا کردن سینی‌ها و بشقابها در حقیقت کار بسیار دشوار و کسل‌کننده‌ای است من پس از صرف شام به خانه مراجعت نمودم.

### پانزدهم مه ۱۸۱۰

روز پانزدهم مه شاهزاده به قضاوت نشست تا چند نفری را که متهم به کشتن یکی از فرآشان او بودند به مجازات برساند در آن روز مردم شهر تماماً دچار وحشت و اضطراب شدند و دروازه‌های شهر بسته شد بازار و کسب و کار روزانه مردم تعطیل گردید. مردم برای تماشای مجازات متهمین اجتماع نمودند من مشاهده کردم که دو یا سه نفر را در حالی که از ترس رمقی برتن نداشتند از قصر خارج نموده و به قصاص‌گاه می‌برند در حدود ساعت سه بعد از ظهر شاهزاده رأی خود را درباره مجرمین اعلام کرد بعضی از هر دو چشم نابینا شدند یا گوش و دماغشان را قطع کردند یا لبهایشان را دوختند یا زبانشان را بریدند و یا انگشتانشان را قطع کردند و بعد از انجام قصاص آنها را در خیابانها در ملاء عام برای عبرت مردم گردانند.

در چنین مراسمی شاهزاده همیشه لباس زرد می‌پوشد و پارچه‌ای نیز به همین رنگ روی مسندی که می‌نشیند می‌گسترانند و این نوع لباس «غضب پوشاک» نام دارد در چنین مراسمی حتی وزیر حق گفتگو و صحبت ندارد مگر اینکه مورد خطاب قرار گیرد. شنیدم که او در همان طاق‌نمایی که من آن روز وی را در دارالحکومه دیده بودم جلوس کرد و بدون کوچکترین واکنشی از